

گفت‌وگو با «نرگس آبیار»، کارگردان فیلم «شبی که ماه کامل شد»

بدون کمک مردم بلوچستان فیلم ساخته نمی‌شد



نرگس آبیار

۲ چهارمین فیلم شما حرکتی روبه‌جلو است و موضوعی جسورانه دارد. چه‌شد سراغ این موضوع رفتید؟

بعد از فیلم «نفس» واقع‌دلم می‌خواست در فضاهای اجتماعی و متفاوت با دو فیلم قبلی کار کنم و از موضوع جنگ خارج شوم. چند موضوع داشتیم که به آنها فکر می‌کردم. بالاخره تصمیم گرفتم کلا از فضای جنگ فعلا خارج شوم که این موضوع به من پیشنهاد شد. فکر کردم نباید محافظه‌کار باشم. این موضوع، موضوع روز دنیا و منطقه ماست. جهان از این موضوع رنج می‌کشد و اگر من برای خودم به‌عنوان یک فیلم‌ساز مسئولیتی قائل شوم، این است که به این موضوع بپردازم و سعی کردم از زاویه نگاه خودم و بی‌قضاوت باشد؛ با اینکه ساخت چنین فیلمی ریسک بزرگی بود.

۲ چرا خط داستانی را براساس واقعیت گرفتید؟ چون در کیشن اول فیلم اشاره شده این داستان بر اساس ماجرای واقعی است.

فیلم در بستری تاریخی روایت می‌شود و هنوز زمان زیادی از آن تاریخ گذشته و مردم کاملا به یاد دارند. در رسانه‌ها فراگیر شده بود و خیلی‌ها درباره آن می‌دانند. در نتیجه مجبور بودم به مستندات تاریخی وفادار باشم؛ برای قوت‌بخشیدن به درام ماجرا، اینکه از کجا شروع و کجا تمام کنم و اینکه نگاه‌کردن به موضوعات از زاویه زن باشد. حین نوشتن فیلم‌نامه، ویژگی‌هایی پیدا کردم که باعث شده کاراکترها دراماتیزه شوند و شخصیت‌ها عمق داشته باشند؛ چون ما استحاله را در کار نشان می‌دهیم؛ یک فرد عاشق‌پیشه که سرانجام بدی پیدا می‌کند. به همین دلیل برای این استحاله، ویژگی‌های دراماتیک که شخصیت عبدالحمید شاعرپیشه است و ساز می‌زند، در کار پررنگ شده‌اند.

۲ در واقع این قصه شماسست؛ هرچند برگرفته از واقعیت است؟

بله.

۲ اگر کانسپت فیلم را رودررویی عشق با ایدئولوژی کورکورانه لملمد کنیم، آنچه انعکاس چنین واقعهای در رسانه‌هاست، تروریست محض و پیشش یک تلقی و قرائت نادرست از اسلام است. در جایی از فیلم، عبدالعجید-عبدالمالک- می‌گوید اسلام دین جنگ است، نه صلح؛ یعنی مقابیل «الطلیف» بودن واژه نخستین فیلم، قبل از تیتراژ، درحالی‌که فیلم را با «بسم‌الله قاصم الجبارین» شروع نکردید! ورود ما به دنیای فیلم از درجبه لطافت است. نقطه‌ای که عشق را در تمدن اسلامی، حافظ، مولانا یا پناهای‌مان دیده‌ایم؛ تبلی رحمانیت، صلح و عشق و در‌خور توجه اینکه این ویژگی از فیلتر نگاه یک زن عبور کرده‌است. جالب است حتی از نمایش خشونت نیز پرهیز کرده‌اید. هر خشوتی را که دیده‌ایم، در قاب موبایل یا تلویزیون بوده، چرا؟

از اول که فیلم‌نامه را می‌نوشتم، با خودم می‌گفتم تنها چیزی که نمی‌خواهم اتفاق بیفتد، این است که مردم بلوچ ناراحت شوند. کلام تلاشم این است که ماجرای مردم بلوچ را از ماجرای گروه تروریستی مثل جندالله جدا کنم.

۲ در فیلم اشاره می‌کنید خانواده ریگی، خانواده بزرگ و همگی مهربان هستند.

ریگی طایفه‌ای با قدمت هزارساله و خیلی بافرهنگ هستند. من در تحقیقاتم با این مواجه بودم که اگر کسی می‌خواهد با نام‌خانوادگی ریگی در تهران یا جای دیگری فعالیت کند، معذب می‌شود و به فکر عوض‌کردن فامیلش است. دلم می‌خواست ماجرای طایفه ریگی را از ماجرای جندالله جدا کنم.

در تحقیقات متوجه شدم مردم منطقه انسان‌های شریف و دوست‌داشتنی‌ای هستند و به ما در ساخت این فیلم بسیار کمک کردند. به‌شدت میهمان‌نواز بودند. در تحقیقاتم از بالای سیستان‌وبلوچستان تا پایین این منطقه که رفتم، هر شب منزل یک بلوچ بودم. با گروهی که رفتم، هر شب میهمان یک نفر بودیم که از ما پذیرایی می‌کردند. در خانه‌شان به روی همه باز بود. اگر آنها نبودند، این فیلم واقعاً ساخته نمی‌شد.

۲ در واقع فیلم حاصل کمک‌های مردم بلوچستان است؟

بله.

۲ از طرف دولت هم کمکی به شما شد؟

شهرک دفاع مقدس به ما اجازه کار نداد و حتی یک پوکه و جعبه مهمات در اختیارمان نگذاشتند! البته باعث خیر شد که ما در محل اصلی کار کنیم و فیلم باورپذیرتر شود. ۹۵ درصد مردم در سیستان و بلوچستان، مردمانی عادی هستند که از گروه‌های افراط‌گرا ضربه خورده‌اند. فقط شاید عده‌ای قلیل تحت تأثیر تعالیم گروه‌هایی مثل القاعده باشند؛ البته آنها هم خودشان قربانی هستند.

۲ یعنی محصول شرایط هستند، نه تولیدکننده شرایط؟

بله. به‌رحال نمی‌توانیم منکر تبعیض در منطقه سیستان‌وبلوچستان شویم.

۲ جالب است پلان‌هایی که از بلوچستان در فیلم می‌بینیم، نماهایی است که روی فقر تأکید نمی‌شود. در واقع به‌اصطلاح سیاه‌نمایی در فیلم نمی‌بینیم؛ اما این فقر را از زبان مادر (غمناز) با بازی تحسین‌برانگیز فرشته صدرعرفایی می‌شنویم؛ چرا شاهد چنین تصویری هستیم؟

احساس کردم مردم بلوچستان دلشان نمی‌خواهد فقرشان را تصویر کنیم؛ چون انسان‌های بسیار باکرامت و شریفی هستند. می‌خواهند گفته شود که تبعیض، محرومیت و فقر در منطقه بلوچستان وجود دارد؛ اما نمی‌خواهند به تصویر کشیده شود.

۲ درواقع شما سعی کردید با احترام، یک فرهنگ کمتر شناخته‌شده از کشورمان را به‌تصویر بکشید؟

بله. بیشتر وجوه فرهنگی مردم منطقه برایم مهم بود؛ حتی در فیلم هم نشان می‌دهم که عبدالحمید شعر می‌گوید. روی دیوار مغازه‌اش خطاطی می‌بینیم، ساز می‌زند، در ماه‌عسل با همسرش به روستای کپرئشین می‌رود. فرهنگ مردم روستا را می‌بینیم، رنگ‌ها و لباس‌ها و سوزن‌دوزی‌های فوق‌العاده بلوچی را شاهد هستیم. به‌تدریج وقتی جذب این تفکر می‌شود، همه اینها در فیلم کم‌رنگ می‌شود و رنگ و فرهنگ و فضای بومی از بین می‌رود تاجایی‌که عبدالحمید طبل را بیرون می‌اندازد!

۲ درواقع از فرهنگش دور شده و تبدیل به یک فرد مسخ‌شده می‌شود؟

بله.

۲ چرا در همه فیلم‌هایتان حتی آدم‌های بد هم خیلی

بد نیستند. چرا این‌قدر کرامت انسان برایتان مهم است؟

پاسخ به این سؤال پیچیده است. به‌رحال بشر در درونش فطرتی دارد که پاک و بی‌آلایش است. چیزی که الوده‌اش می‌کند، انباشت اطلاعات و فضای مسموم و محیطی است که بر سرش آوار می‌شود. چیزی که محیط برای یک انسان می‌سازد. درواقع وراثتش خیلی تأثیرگذار نیست. محیط است که او را تبدیل به آدم دیگری می‌کند. در نتیجه همه آدم‌ها در درونشان یک فطرت پاک و بی‌آلایش دارند که در دوران کودکی پشت سر می‌گذارند. این جهان و آدم‌های دنیا هستند که آنها را تبدیل به قربانی می‌کنند. اگر دو شخصیت بد در فیلمم باشد، قربانی تفکر، شرایط و آموزش‌هایی هستند که دیده‌اند. حتی عبدالمالک، من اینها را هم در فیلم قربانی نشان می‌دهم. می‌بینیم عبدالمالک به چیزی که می‌گوید و به سببعیتی که دارد، معتقد است و با اعتقاد کارش را می‌کند. درواقع خیلی شبیه خوارج هستند که به کارشان اعتقاد کورکورانه داشتند.

۲ و حتی شک هم نمی‌کردند.

و این خطر دنیای امروز ماست. این تفکر خطرناک است که تو با تمام اعتقاد به ماشین‌کشتار تبدیل می‌شوی!

۲ در دین شک است که به مؤمن کمک می‌کند ایمانش را قوی کند. اینها چیزی به نام شک ندارند. در رساله صد میدان خواجه عبدالله انصاری هزار مقام از سفلی بهاعلی دارد تا در وجود حضرت باری تعالی محو شوی. یک نکته هست که می‌گوید تو باید از عبادات مکرر هم توبه کنی؛ چون آن حجاب می‌شود. این افراد چون فکر می‌کنند عین یقین هستند، در سلسله ضلالت فرو می‌روند!

کی‌پرکگور می‌گوید ایمان پرش در تاریکی است. یعنی تو با توکل در تاریکی می‌پری با اینکه نمی‌دانی چه اتفاقی برایت خواهد افتاد؛ اما توکل می‌کنی.

۲ جایی هم باید شک کنی.

بله. می‌خواهم بگویم ایمان به ناشناخته است که شک هم قطعاً همراه خودش دارد. می‌گوید اگر تو ایمان داشته باشی که الان این لیوان آب اینجاست، هنر نکرده‌ای که می‌بینی. وقتی به ناشناخته ایمان داری، هنر کرده‌ای. در ماجرای قربانی‌شدن اسماعیل، آیا غیرطبیعی‌تر از این اتفاق چیزی سراغ دارید که ابراهیم پسرش را قربانی کند؟ پس به خاطر ایمانش است؛ اما متأسفانه برای امثال عبدالمالک همه چیز به ایدئولوژی تبدیل می‌شود در مرام و عقیده.

۲ یعنی عقلانیتی دیگر وجود ندارد.

بله و مهم‌تر اینکه عشقی هم دیگر نیست.

۲ هرچه هست، تکلیف است.

دقیقا.

۲ چرا حادثه را به پاکستان بردید؟ چون پاکستان خاستگاه القاعده است و متحد آمریکا و عربستان علیه ایران است. چرا خواستید جنگ را از کشور دور کنید؟

چون ماجرا را از یک‌گراند این خانواده می‌بینم و خیلی جاها از زاویه فائزه. بخش عمده این داستان خارج از ایران اتفاق می‌افتد؛ چون از ایران خارج می‌شوند که فاصله بگیرند و خودشان را نجات دهند. برای من جذاب‌تر بود که بخوام ماجرا را از آنجا دنبال کنم.

۲ چرا این عملیات در خاک ایران دیده نمی‌شود؟

شاید یک دلیلش این‌ بوده باشد که خیلی دلم نمی‌خواست خشونت را در داخل کشور نشان دهم؛ ولی عمده ماجرای من خارج از ایران اتفاق می‌افتد. تنها قسمتی که وارد خاک ایران می‌شوند، صحنه‌های ماشین‌سواری است.

ناچار بودیم صحنه‌ای این‌چنینی در فیلم داشته باشیم؛ چون می‌خواستم نشان دهم یکی از برادران کشته می‌شود و عبدالحمید که زخمی می‌شود و گرایشش به برادرش بیشتر می‌شود، به دلیل کشته‌شدن برادرش عبدالواحد است. باید این صحنه اکشن را خوب از آب درمی‌آوردم.

۲ از کارگردانی این صحنه بگویید.

سه دوربین داشتیم و سکانس اکشن سه روز طول کشید. خدا را شکر همه چیز خیلی خوب پیش رفت. هرچند چندین بار نزدیک بود خودرویی که من و فیلم‌بردار بودیم، دچار تصادف شویم. خدا را شکر به خیر گذشت و با وجود خاک زیاد و شرعی‌بودن صحنه را ضبط کردیم. فقط یک روز فیلم‌برداری صحنه چپ‌کردن ماشین طول کشید!

۲ هوتن شکبیا در نقش عبدالحمید ریگی انتخاب درستی بود. چگونه به این انتخاب رسیدید؟

اول قرار بود آقای هومن سیدی حضور داشته باشند که به دلیل مشکلات شخصی نتوانستند و در نهایت آقای شکبیا حضور پیدا کردند.

۲ چرا التاز شاکر دوست؟

التاز از اول انتخابیم بود، بعد که دچار حادثه شد، به بازیگران دیگر هم فکر کردیم؛ ولی دوباره به ایشان رسیدیم. سکانس‌هایی را که اکث و حرکت بیشتری داشت، مؤلفه‌های دیگر تشکیل‌دهنده یک فیلم می‌تواند

از بار این نگرانی بکاهد. هر سه بازیگر، فاطمه معتمدآریا (شکوه)، رضا بابک (فریدون) و سعید آقاخانی (رضا)، در قد و قواره نامشان ظاهر شده‌اند. رضا بابک، د هر پلان، نقشی تازه و منطبق بر موقعیت‌های تازه، به نمایش می‌گذارند. موسیقی هم‌ساز با عناصر صحنه و فضا، طراحی صحنه مناسب، تصویربرداری خوب و چشم‌نواز، فضاسازی‌های هوشمندانه، سکوت‌های تأثیرگذار، جانشینی هنرمندانه ایماژها

و چطور می‌توانم بازیگرم را درموقعیت قرار دهم و فضا را برایشان القا کنم. همه اینها دست‌به‌دست هم می‌دهند. در واقع مثل ساخت مستند باید یک اتفاق شهودی برای هر لحظه بیفتد. سکانس آخر را که می‌گرفتم شب سنگینی برای همه گروه بود. سکانس سنگینی بود که ماجرای شهباب فهمیده می‌شود. از لحاظ روانی همه گروه و دستیاران کمک کردند که فضا سنگین باشد و آن حس برای بازیگرها القا شود که‌اینکه التاز درست غذا نخورده بود تا به حسی که می‌خواهد برسد. داروهایش را نخورده بود تا تعددا کم‌درد داشته باشد. فضا این حس را به همه گروه القا می‌کرد تا سکانس خوب دربیاید.

۲ چرا در همه کاراکترهای فیلمتان پیرزنی وجود دارد که انگار نقش نفس سرزنشگر را دارد؟ مثل کسی که هم‌شاردهنده است. این اتفاق با بازی پاتنه آ پناهی‌ها در «نفس» رخ داد. در این فیلم هم غمناز را داشتید. اتفاقاً تأکیدی که مادر در نهایت بی‌عملی بود و انگار نشان می‌دهد وقتی در جامعه مادر به نقش خنثی برسد به‌چه‌ها به بیراهه می‌روند.

اینجا موافق نیستم که مادر به خاطر نوع تفکر بی‌عملی دارد، جایی که با دختر حرف می‌زند اشاره می‌کند که در مرام القاعده زن از خاک کف یا هم کمتر است.

۲ اصلا زن نقشی ندارد.

بله. به دختر می‌گویم من کاری از دستم بر نمی‌آید فقط می‌توانم تو را فراری بدهم که به ایران برگردی. البته این هم کار بزرگی است. زنها داشته و به دختر می‌گفته‌وارد خانواده من نشو، پاکستان نیا، اما دختر باوجود همه اینها ادامه داده است. با وجود اینکه پسرش را می‌شناسد که چقدر می‌تواند خطرناک باشد اما به دختر کمک می‌کند که فرار کند. اما واقعا در آن تفکر این اشاره هم وجود دارد که کاری از دستش بر نمی‌آید. با این همه، یک مادر با آن سن‌وسال، به خاطر تجربه و مادرانگی‌ای که دارند، برایم در فیلم‌هایم مهم می‌شوند. این مادر جلوی پسرش می‌ایستد و می‌گوید از تو راضی نمی‌شوم اگر اتفاقی برای این دختر بیفتد. ولی حمید چنان بااعتماد حرف می‌زند و خودش هم قبلاً فکر نمی‌کرده‌دست به انجام این کار می‌زند. تا لحظه آخر هم این را حس نمی‌کنیم. حمید زمانی دست به این اقدام می‌زند که ماجرای شهباب را می‌داند و دیگر جسدی در زندگی‌اش است.

۲ و می‌فهمد که فائزه دیگر دوستش ندارد. به محض اینکه عشق تمام می‌شود خشونت بال و پر می‌گیرد؟

دقیقا.

۲ چرا تأکیدتان به دوقلوبودشان بود؟

تأکید نداشتم واقعیت نبود. این دوقلوه‌الا ایران هستند. به این نکت باید وفادار می‌ماندم.

۲ تکلیف سعید چه می‌شود؟

الان در پاکستان است. حتی در عکس‌هایی که وجود داشت بچه را کنار عبدالمالک می‌بینیم. وقتی می‌گوییم داستان براساس واقعیت است می‌توانیم یکسری جزئیات را عوض کنیم. مثلاً صحنه شام برای دیدن شهباب در تلویزیون را من گذاشتم.

۲ صحنه‌ای که مأمور وزارت اطلاعات می‌خواهد فائزه را نجات دهد، واقعی است؟

بله کاملاً.

۲ چرا صحنه‌هایی که وزارت اطلاعات عبدالمالک ریگی را دستگیر می‌کند، در فیلم نیست؟

چون اصلا موضوع من نبوده، فقط در حد کپشن بوده است. موضوع من به مسلخ‌رفتن عشق به خاطر یک تگرش است. چون از خشونت پرهیز می‌کنم.

۲ اساساً فیلمتان فرصت داشت که بتوانید از صحنه‌های اکشن بیشتری استفاده کنید. چرا نکردید؟

بله. اما فقط به همان اندازه که لازم بود. بسنده کردم.

۲ در خانواده‌ای که پر از خشونت است، چرا خشونت در خانه را نشان ندادید؟

میزان خشونت‌ی که در این ماجرا بوده خیلی زیاد بود و ما بخش کوچکی از آن را نشان دادیم. فقط به ماجرای تاسوکی پرداختیم که مهم بود.

۲ از فیلم راضی هستید؟

بله.

نگاهی به فیلم «بنفشه آفریقایی»

آدم‌های بنفش

گفته بود چنین رویدادی فقط در ذهن مونا زندی ممکن است اتفاق بیفتد! این منتقد درست گفته، چون اتفاقی که در خانواده کارگردان روی داده و مونا زندی آن را برای ما به روایت سینمایی درآورد، ممکن است از اتفاق‌های خاص و نادر باشد، اما حقیقت‌مانندی و باورپذیری حاکم بر داستان و روابط آدم‌ها، این اتفاق کم تجربه‌شده را برای تماشاگر پرسشگر فیلم، پذیرفتنی جلوه می‌دهد و پاسخش را از منطق سینمایی خود اثر دریافت می‌کند؛ ضمن اینکه هدف کارگردان صرفاً روایت یک ماجرا نیست بلکه قراردادن انسان در شرایط است و گذردادن او از موقعیت‌های دشوار! آدم‌های مخلوق فیلم‌نامه‌نویس، دوست‌داشتنی و باورپذیرند و نه سیاه و سفیدند، نه خاکستری؛ رنگی‌اند، بنفشه‌اند، بنفش‌اند، رنگی که حال مخاطب را خوب می‌کند؛ چه ایرانی، چه آفریقایی، بنفشه آفریقایی صدایی است خوش‌انگار که در گوش مخاطب دل‌آشوب ما زمزمه می‌کند «در همین شرایط دل‌سنگ هم می‌توان عاشق ماند، می‌توان آدم بود و آدم ماند».



به‌جای واژه‌ها (که خود یک کلاس آموزشی است)، همه دست‌به‌دست هم می‌دهد تا ما با حال خوب سالن سینما را ترک کنیم و البته با قصه‌ای که در ذهن ما ادامه دارد و نمی‌شود به‌سادگی از کنارش گذشت.

مثلث‌های عشقی، بخشی از تاریخ سینمای ایران و جهان را شکل داده، اما بنفشه آفریقایی از جنس دیگری است. تم یک زن و دو مرد یا دوزن و یک مرد، مضمون آشنایی است؛ اما روایت مونا زندی از این رابطه سه‌گانه، تازه و متفاوت است. منتقدی

عباس جهانگیریان؛ یک فیلم‌نامه خوب و شریف و متفاوت بیش از هر عامل دیگری می‌تواند مخاطب متوقع و خسته از تکرار را به سالن سینما بکشد. حرف تازه و باز کشف سینمایی آن همیشه برای مخاطب نوظاه و پویا برانگیزنده و جذاب بوده و خواهد بود. گرچه ذائقه پخته‌خوار و عامه‌گرای روبه‌رشد بخش‌هایی از جامعه ما می‌تواند سینمای متفاوت و خردورز را به حاشیه برد و تهدید گیشه را برای فیلم‌ساز مستقل به‌دنبال داشته باشد، اما مؤلفه‌های دیگر تشکیل‌دهنده یک فیلم می‌تواند از بار این نگرانی بکاهد. هر سه بازیگر، فاطمه معتمدآریا (شکوه)، رضا بابک (فریدون) و سعید آقاخانی (رضا)، در قد و قواره نامشان ظاهر شده‌اند. رضا بابک، د هر پلان، نقشی تازه و منطبق بر موقعیت‌های تازه، به نمایش می‌گذارند. موسیقی هم‌ساز با عناصر صحنه و فضا، طراحی صحنه مناسب، تصویربرداری خوب و چشم‌نواز، فضاسازی‌های هوشمندانه، سکوت‌های تأثیرگذار، جانشینی هنرمندانه ایماژها

